

بررسی روایت‌های مختلف جریان‌های تاریخ‌نگار از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

# اصرار غیرقانونی مصدق روند سقوط را تسریع کرد

**گفت‌وگو با مجید تفرشی به مناسبت سالگرد کودتا**



به روایت‌های گوناگون و متناقضی که در خصوص کودتای ۲۸ مرداد مشاهده می‌شود، در این باره با مجید تفرشی، تاریخ‌پژوه و سئدشناس و پژوهشگر اسناد تاریخی داخلی و بین‌المللی در مورد چرایی روایت‌های مختلف جریان‌های تاریخ‌نگار از موضوع کودتای ۲۸ مرداد، گفت‌وگویی کرده‌ایم که از نظر می‌گذرانید. دکتر تفرشی دانش‌آموخته دانشگاه‌های تهران و لندن در رشته تاریخ است. او دارای مقالات متعدد و چندین کتاب در حوزه تاریخ معاصر است. نگارش «گزارش‌های محرمانه شهربانی» (به‌همراهی محمود ظاهرحدی)، ویرایش علمی و ترجمه بخشی از کتاب «میرزا ملکم‌خان، نوشته حامد الگار، ویرایش و تدوین ۴۰ سال در صحنه قضایی، سیاسی و دیپلماتسی ایران و جهان» خاطرات دکتر جلال عبیده»، تدوین «خاطرات و اسناد یوسفا افتخاری» (به‌همراه کاوه بیات)، نگارش «دوسال روابط محرمانه احمدشاه و سفارت شوروی در تهران»، «کتاب‌شناسی سی‌ساله افغانستان» (به‌زبان انگلیسی) و ویرایش و بازنگری علمی کتاب‌شناسی انقلاب مشروطیت (نوشته علی پورصفر) از جمله آثار او هستند. او چند کتاب و مجموعه دیگری نیز در انتظار انتشار دارد که از آن میان «صدای پای دگرگونی»، «مجموعه گزارش‌های نویسنده‌از تازه‌ترین اسنادآزادشده در آرشیو ملی بریتانیا در باره ایران و مربوط به سال‌های ۱۹۳۲ تا ۱۹۸۱ میلادی است.

ایران و سقوط دولت دکتر مصدق می‌کند. برای نمونه بعد از کودتای ۲۸ مرداد، وزارت خارجه بریتانیا به شماری از مورخان برجسته رسمی خود مسئولیت داد تا در یک تحقیق مفصل، به کالبدشکافی تحولات نفتی در ایران و واکاوی عملکرد لندن در ادوار مختلف در این موضوع و بررسی چرایی و انگش ضداستعماری ایرانیان علیه بریتانیا و علیه شرکت نفت انگلیس و ایران بپردازند. این مجموعه مهم که تاکنون مطلقاً منتشر نشده، ضمن آماده‌سازی متن انگلیسی آن، با یاری یکی از دوستان فاضل محقق، ترجمه، تصحیح، تکمیل و تحشیه شده و به‌زودی آماده انتشار به زبان فارسی نیز خواهد شد. از سوی دیگر، در مساله ۲۸ مرداد، از یک‌طرف اغراض مختلف و حساسیت وجود دارد چون در یک واقعه‌ای مثل ۲۸ مرداد شما شهید دارید؛ یعنی جبهه ملی شهید دارد، دکتر فاطمی، چپی‌ها کشته دارند، مذهبی‌ها فداپایان اسلام را داشتند که کشته شدند. از طرف دیگر سلطنت‌طلبان نیز بعد از انقلاب کشته دادند؛ زندانی داشتند و حکومت‌شان سرنگون شده؛ بنابراین در جریان ۲۸ مرداد باید دلیل اینکه همین‌ده داندند ماجرا دچار تعصب شد و به سخت می‌توان قضاوت متوازن و منصفانه تاریخی کرد. مثلاً در مورد دکتر فاطمی وقتی در رابطه با دوران وزارت خارجه ایشان صحبت می‌شود و یا درباره روش شجاعانه و ضمناً هتاک روزنامه‌نگاری و سیاست‌ورزی ایشان گفت‌وگو می‌شد، چون ایشان شهید شده کسی جرات انتقاد از دیپلماسی ضعیف و ناقص دکتر فاطمی را ندارد یا خود دکتر مصدق که برای بسیاری یک تابوی غیرقابل انتقاد است؛ آقای کاشانی برای جمعی مقدس، شاه برای عده‌ای معصوم است؛ فداپایان اسلام برای یک عده؛ حزب توده برای جمعی دیگر؛ و شما نمی‌توانید به‌راحتی از آنان انتقاد کنید. ماجرا همچنان بسیار حساس و رزده است و هر زمان در مورد ۲۸ مرداد سخن گفته می‌شود، بحث جنجالی می‌شود. بنابراین در این فضا تاریخ‌نگاری بسیار دشوار [شده] و تاریخ‌نگاری بی‌غرض نوشتن سخت است.

**در این غرض‌ورزی‌هایی که فرمودید جریان اسلام‌گرا چقدر غرض‌ورزی داشته است؟ تا حدودی به‌نظر می‌رسد اینان منصفانه به نقد پرداخته‌اند.**

از جریان اسلام‌گرا مقصودتان چیست؟ به طرفداران آیت‌الله کاشانی؟ طرفداران فداپایان اسلام؟ یا طرفداران آیت‌الله‌العلمی طرف‌پروری و طرفداران انقلاب اسلامی؟ مقصودتان کدام است؟ به‌طور مثال تاریخ‌نگاری حسن آیت‌خط فاضلی بین‌مذهبیان و حزب‌زحمتکشان بود. واقعیت این است که در همان زمان [در] نگارش مذهبی‌ها به دکتر مصدق، سه جریان اصلی وجود داشت؛ جریان انقلاب اسلامی و طرفداران امام خمینی، در دوران مصدق جریان مطرحی نبود. اما جریان مطرح، جریان آیت‌الله کاشانی و طرفدارانش؛ جریان آیت‌الله‌العلمی طرف‌پروری و طرفدارانش، و جریان نواب‌صفوی و طرفدارانش، این سه جریان نقاط مشترکی دارند. تقریباً همه آنها پیش و بعد از نیمه اول صدرات دکتر مصدق، [همه آنها یعنی] جریان مذهبی، از ملی شدن صنعت نفت تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ حمایت می‌کنند. البته در آن زمان، در بین حامیان سیدضیاءالدین طباطبایی و سیاست‌ورزان حامی بریتانیا و مخالف مصدق هم برخی اشخاص مذهبی بودند، خود [سیدضیاءالدین] طباطبایی هم مذهبی بود، ولی این دسته از نظر تعداد و ضرب‌بنفوذ عمومی، در بین نیروهای مذهبی، در اقلیت کامل بودند. بیشتر مشکلات نیروهای مذهبی با دولت، از نیمه دوم صدرات آقای مصدق شکل می‌گیرد که به چند دلیل بود. اولاً در ۲۵ تیر دکتر مصدق پس از بن‌بست مذاکراتش با قهری که در خانه می‌نشیند به این تصور که دیگر کار تمام است و جبهه ملی فعالیتی در بازگرداندنش نمی‌کند؛ درحالی‌که عمدتاً طرفداران آقای کاشانی و بقایی در بازگرداندن مصدق تلاش می‌کنند. به این موضوع، نویسندگان ملی گرا هم اعتراف دارند. وقتی این اتفاق رخ می‌دهد و مصدق در ۳۰ تیر مقتدرانه به قدرت برمی‌گردد، کاشانی سهم‌خواهی‌اش را نسبت به مصدق و دولت او بیشتر می‌کند.

کاشانی معتقدبود که ما مصدق را بازگردانیم و باید سهمی از قدرت به ما داده شود. مصدق نیز چون فکر می‌کرد قهرمانانه به قدرت بازگشته، دیگر حتی حاضر نبود مانند دور اول صدارتش، دولت انتقالی تشکیل دهد و سهمی به دیگران را در قدرتش بدهد. نکته اساسی این است که دنیای سیاست، دنیای معاد و عبادات و خیرخواهی نیست؛ دنیای سیاست، دنیای تعاملات است. دنیای دادوستد و بده‌بستان است. دکتر مصدق نمی‌توانست بگوید آقای کاشانی مرابه قدرت بازگرداند و صرفاً از ایشان تشکر کند. مثلاً بگوید اجرتان با امام حسین-چنین چیزی در دنیای سیاست وجود ندارد. آقای کاشانی هم حشش را از قدرت می‌خواست البته اینها معنای زمینی سیاست است. اختلافی که میان آقای کاشانی و دکتر مصدق افتاد این بود که دکتر مصدق نمی‌خواست سهمی بدهد و ضمناً به‌تدریج توقع همکاری بی‌حد و حصر با مجلس و کاشانی داشت و به‌تدریج بیش از حد اختیارات قانونی خود نیز زیاده‌خواهی داشت. از سوی

## گفت‌وگو در یک نگاه

● آثاری مثل کتاب «کودتا» نوشته آقای بروناد آبراهامیان کاملاً به تحولات داخل ایران بی‌اعتنا و کم‌اعتناست. آبراهامیان خودش چپ‌است و به‌شدت نزدیک به مواضع کلاسیک حزب توده و کاملاً از اردوگاه چپ‌پدیده‌ها را می‌نگرد؛ علاوه بر این که ایشان به دلیل ضعف در ادبیات فارسی و عدم دسترسی به منابع مهم و ارزشمند فارسی-یعنی از این جهت که آشنایی جدی به زبان فارسی ندارد-تحولات داخلی را چندان تأثیرگذار نمی‌بیند

- دکتر مصدق پس از بن‌بست مذاکراتش قهر می‌کند و در خانه می‌نشیند به این تصور که دیگر کار تمام است و جبهه ملی فعالیتی در بازگرداندنش نمی‌کند؛ در حالی‌که عمدتاً طرفداران آقای کاشانی و بقایی-به نقیاسی در بازگرداندن مصدق تلاش می‌کنند. به این موضوع، نویسندگان ملی گرا هم اعتراف دارند. وقتی مصدق در ۳۰ تیر مقتدرانه به قدرت برمی‌گردد، کاشانی سهم‌خواهی‌اش را نسبت به مصدق و دولت او بیشتر می‌کند. مصدق نیز چون فکر می‌کرد قهرمانانه به قدرت بازگشته، دیگر حتی حاضر نبود مانند دور اول صدارتش، دولت انتقالی تشکیل دهد و سهمی به دیگران در قدرتش بدهد و ضمناً به‌تدریج توقع همکاری بی‌حد و حصر با مجلس و کاشانی داشت و به‌تدریج بیش از حد اختیارات قانونی خود نیز زیاده‌خواهی داشت

# اندیشه



دیگر کاشانی به‌دنبال [۳۰ تیر] مطالبات و سهم‌خواهی داشت و باور داشت که مصدق خلاف رویه و قانون رفتاری می‌کند و به‌سخت خودکامگی و بی‌اعتنایی به قانون و پارلمان‌تراسم پیش می‌رود. البته بعضاً کاشانی و حامیانش هم زاده‌خواهی می‌کردند. کاشانی فکر می‌کرد همان‌طور که مصدق را روی کار آوردیم، می‌توانیم او را زمین‌بزیم و دکتر مصدق نیز می‌گفت من قهرمانانه بازگشتم‌ام [و تلقی‌اش این بود که] با پشتیبانی مردم، کسی قادر به زمین‌زدن او و دولتش نیست. در این شرایط، هر دو در «ضعف طرف مقابل» و «قدرت خودشان» بزرگنمایی می‌کردند. حالا در این روایت طبیعی است کاشانی می‌خواهد مصدق را مقصر جلوه دهد و مصدق نیز می‌خواهد تقصیرات را بر گردن کاشانی بیندازد. در این میان افرادی مثل آقای دکتر مارک گارزیوفسکی با سخنانی بی‌پایه، با‌دست کم غیرقابل اثبات یا غیرقابل راستی آزمایی، ادعا کرده‌اند که ما موران سازمان سیا آقایان کاشانی و فلسفی را خریده و با آنها پول داده‌اند. اینها ادعاهای وقوفی سند، فاقد اعتبار و بدون امکان راستی آزمایی هستند. ولی البته خصوصت آشتی‌ناپذیر کاشانی و جناحش با دولت مصدق در ماه‌های پایانی قبل از ۲۸ مرداد کاملاً مشخص است. حقیقت امر این است که در ۶ماه آخر حکومت مصدق، نزدیک شدن حزب توده به دکتر مصدق تا حدی واقعیت داشت؛ اما در گزارش‌های مربوط به آن اغراق می‌شد.

سازمان‌های جاسوسی غربی از این ماجرا سوءاستفاده کردند و سعی داشتند هم‌هبران بریتانیا و آمریکا و هم‌هبران ایرانی را از اینکه ایران به دامن کمونیسم و شوروی بیفتد، بترسانند. رهبران مذهبی یعنی آقای بورجودی و آقای کاشانی که اتفاقاً در آن زمان مناسبات خوبی با هم نداشتند، وقتی تبلیغات غربی‌ها بر متحد شدن مصدق و توده‌ای‌ها را می‌بینند، به‌عنوان رهبر بلائناز ع جهان تشیع، یعنی آقای بورجودی و نماد شیعه سیاسی، یعنی آقای کاشانی به این نتیجه می‌رسند که حاکمیت مصدق یک دولت در آستانه سقوط است؛ و گزینه‌ای جز انتخاب میان شاه و کمونیسم ندارند و حزب توده نیست. در این شرایط، آنان اگر می‌خواستند ایران دست کمونیسم نیفتد باید از شاه حمایت می‌کردند.

**یکی از اتهاماتی که به آقای کاشانی می‌زنند، همین است. شما به‌عنوان یک تاریخ‌پژوه آیا سندی در همکاری کاشانی با شاه یافته‌اید؟**

این اتهام نیست، واقعیت است. در واقع شرایط ۱۳۲۳ ماه و به‌خصوص ۶ماه آخر حکومت مصدق و فقدان تعامل دولت و مجلس به‌گونه‌ای بوده که منتقدان مصدق، به رهبری کاشانی به این نتیجه برسی‌ند که مصدق باید بیفتد، به هر قیمتی. درحقیقت این تصمیم «به‌هرقیمتی» در تاریخ ما خیلی تاوان داشته است. الان خیلی از جریان‌ها و افراد در کشورهای غربی و اروپا و آمریکا نشسته‌اند و می‌گویند جمهوری اسلامی باید بیفتد، به هرقیمتی. این «به‌هرقیمتی» هم ناشی از دیدگاه‌های غربی‌ها بر متحد شدن مصدق و توده‌ای‌ها است و به‌عنوان تخریب‌گرانه است؛ جنگ داخلی شود؟ این «به‌هرقیمتی» خیلی خطرناک است. مساله این است که آقایان کاشانی و بهیچانی و عده‌ای دیگر از روحانیون سنتی به این نتیجه رسیدند که مصدق باید بیفتد، به‌هرقیمتی. از طرفی نیز دکتر مصدق می‌گفت من با قیامی سیاسی خودم سازش نمی‌کنم و باید بمانم به‌هرقیمتی. این «به‌هرقیمتی» هر دو طرف را نابود ساخت. آقای کاشانی از ۹ اسفند ۱۳۳۱ به این نتیجه رسید که مصدق را به‌هرقیمتی باید انداخت و در این راه با دکتر بقایی و دوستداران شاه هم تعامل داشت. به‌نظر من [با چارچوب فکری کاشانی، تحلیل چندین غلطی نبود و رفتار مصدق این اقتضای داشت. خیلی جالب است که شماری از افراد واقع‌بین، صادق و عمل‌گرای حامی دکتر مصدق، مانند مرحوم مهندس عزت‌الله سحابی معتقد بودند که مصدق باید در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و یا حداکثر در ۹ اسفند ۱۳۳۱ استعفا می‌داد و با سپردن قدرت به یک شخص معتدل‌تر و کمتر مورد اختلاف در جبهه ملی، اجازه می‌داد دموکراسی

و نهضت ملی ادامه یابد اما با لجاجت و پافشاری غیرقابل بازگشت مصدق و متحدان سابق و مخالفان بعدی او جهت کنار زدنش، هردو باعث شد قیام مردم و کل نهضت ضداستعماری ملی شدن نفت ایران شکست بخورد.

**آیا دلیل از بین رفتن مبارزات ملی‌شدن صنعت نفت و جریان کودتا همین بود؟**

موضوع فقط محدود به مسائل داخلی نبود. درگیری‌های دولت مصدق در تحولات داخلی، وی را از تحولات بین‌المللی عقب نگه‌داشت. عدم شناخت مصدق از تحولات جدید بین‌المللی، برخلاف نیمه‌نخست‌صدرات، و سبب‌شد که وی درک جدی از تحولات و تغییرات سرنوشت‌ساز جدید دنیا و قدرت‌های بزرگ نیابد. در نیمه دوران دوم صدرات مصدق سه اتفاق بسیار مهم می‌افتد: از سویی ژوزف استالین رهبر شوروی می‌میرد و جنگ‌قدرت در مسکو شکل می‌گیرد.

حزب محافظه‌کار در بریتانیا مجدداً حاکم می‌شود و وینستون چرچیل پیر بار دیگر به قدرت می‌رسد. از سوی دیگر نماینده جمهوری خواهان یعنی ژنرال دوات آیزنهاور در آمریکا روی کار می‌آید. این سه تحول همه علیه دولت مصدق بودند. پیشانی نهضت ملی موضوع را درست درک نکرد و گمان می‌کرد دنیا همان دنیای روی کار آمدنش است و می‌پنداشت دنیا با اوست و برای او کف می‌زند، درحالی‌که در ۲۸ مرداد این اتفاق نیفتاد. از سویی دیگر آقای کاشانی تصورش بر این بود که هرکسی به‌قدرت برسد بهتر از مصدق است و باید مصدق را انداخت و در این راه نیز پیش رفت. البته خود آقای کاشانی از همراهی مستقیم با کشورهای خارجی میراست اما اشخاص منتسب به کاشانی با کودتاچیان همراهی کردند. البته یک عامل مهم مشخصه داخلی هم در این میان وجود داشت. اصرار غیرقانونی مصدق برای انحلال مجلس هفدهم و سازوکار غیرقانونی و کاملاً عجیب و نامتعارف فراندوم در روزهای پایانی عمر دولت مصدق نیز روند سقوط را تسریع کرد. در واقع تعطیل کردن غیرقانونی مجلس هفدهم، ضمن آنکه عملاً بیش از مخالفان مصدق، به ضرر دولت خود او تمام شد، دست براندازان داخلی و خارجی را نیز عملاً قوی‌تر و بازتر کرد.

**اما اینکه آقای کاشانی در ۲۷ مرداد نامه‌ای به مصدق نوشت و هشدار داد گویای این است که ایشان به‌دنبال این نبود که مصدق به‌هرقیمتی برود.**

خیلی‌ها در اصالت این نامه تردید دارند؛ اما من جزء آنها نیستم و من آورنده نامه را یعنی آقای دکتر محمدحسن سالمی را می‌شناسم. محتوای نامه این نیست که کاشانی به مصدق بگوید بیاصلاح کنیم و شما در اسن قدرت بمانید. پیشنهاد تلویحی نامه این است که بیامدآکره کنیم و شما برو کنار و در واقع آن نامه، اولتیماتوم به دکتر مصدق است که اگر می‌خواهی مملکت بماند و نمی‌خواهی قهرمانانه مثل ۳۰ تیر کنار بروی، می‌توانی قهرمانانه کنار برو. مقصود آقای کاشانی این نیست که من حاضرم سازش کنم و تو هم همین وضع کنونی ادامه قدرت بدهی. وقتی هم که شاه از تبعید کوتاه‌مدت عراق و ایتالیا بازمی‌گردد و آیت‌الله بورجودی به وی تریسک می‌گوید اسلام کار عجیب و نامتعارفی صورت نگرفته، بلکه به باور خودش، به وظیفه مرجعیت دینی خود عمل کرده است. مرحوم بورجودی به‌عنوان یک رهبر دینی بلائناز ع در کشور اصلی شیعه جهان و فردی به دور از هیجانات سیاسی، نه می‌خواست و نه می‌توانست به‌عنوان یک فعال سیاسی عمل کرده و پادشاه کشور شیعه را نادیده بگیرد. ولی شما در هر چهار جناح مذهبی، سلطنت‌طلب، چپ و ملی‌گرا، سوءحسابه در آرایش قوا و نبرد قدرت را مشاهده می‌کنید [می‌توانید ببینید] که آن پیش‌بینی‌های آنان [یعنی هرکدام از آن جناح‌ها] چندان تحقق نیافت. تصور هرکدام این بود که وضع موجود را به‌هرقیمتی باید حفظ نمود یا به هر قیمتی برهم زد. به‌نظرم این خیلی مهم است و گزینه موضوع آقای کاشانی در مورد اختیارات فراقانونی مصدق و انحلال مجلس هفدهم، عمدتاً درست بود یعنی از جهت قانونی تقریباً حق با آقای کاشانی بود. دکتر مصدق حتی برخلاف رای دوستان و یاران مشفق خود از اقبال غلامحسین صدیقی، خلیل ملکی و محمود نیرمان، می‌خواست مجلس هفدهم را منحل کند ولی نخست‌وزیر بماند. این کار غیرقانونی بود و کاری که مصدق کرد مثل این است که هیات‌مدیره کمپانی‌ای که شما را مدیرعامل کرده، بخواهید عزل کنید و شما خودتان همچنان بخواهید مدیرعامل باقی بمانید. در کشورهایی مانند بریتانیا و یا شمال اروپا، نخست‌وزیر قانوناً می‌تواند مجلس را منحل کند؛ اما شرطش این است که خودش نیز استعفا دهد. تمام انتخابات [های] [ژودرس همین‌طور است. لذا می‌توان گفت انتخابات مجلس هفدهم یکی از فجایع دموکراسی ایران به‌شمار می‌رود.

**در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایان یک اسطوره‌سازی از مصدق مطرح شده است. آیا شما معتقدید که مصدق یک اسطوره سیاسی است؟**

مشکل قضیه این است که ما با یک‌سری عشاق تاریخ‌نگار رویه‌ور هستیم که متأسفانه یک‌سری امامزاده دارند؛ امامزاده یک نوعش مذهبی است؛ نوع دیگرش چپی؛ ملی و درباری. من مکرراً از محققان ارجمند و محترمی که نگاه مرید و مرادی به مرحوم دکتر مصدق داشته و دارند، شنیده‌ام که به‌ملاحظه همین‌نگاه، بخش‌های مهمی از تاریخ‌نهضت ملی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد را تاگزیر به اجمال و وسکوت رفع و رجوع کرده‌اند. برای مثال، در موضوع فراندوم انحلال مجلس هفدهم وقتی پرسیدم که چرا سریع از مساله‌ای به این مهمی و تأثیرگذاری رد شدید؛ گفتند یک اسطوره و یک اسوه‌ای از مصدق در ذهن مردم وجود دارد که به‌نگاه من می‌آید این را بشکنم. و اگر تمام جزئیات انحلال مجلس را می‌خواستم بگویم ذهنیت جامعه را ناخته می‌کردم. حقیقت این است که در هر چهار نحله تاریخ‌نگاری، هم مذهبی‌ها هم ملی‌گرایان و هم چپ‌گرایان و هم درباریان همه گرفتار امام‌زادگان‌شان، تابوهای خودشان هستند. برای همین، تاریخ‌نگاری ۲۸ مرداد دشوار می‌شود. بتی‌که از مصدق ساخته‌شد یک دلیلش مربوط به خود مصدق است و یک وجهش به دلیل منتقدانش است و یک دلیل به‌خاطر مردم. مردم ایران نیازمند اسطوره و نماد هستند و ترجیح بسیاری در دوران شاه، فردی در مقابل خودکامگی پهلوی بود. و بعد از انقلاب این بود که نمادی سکولار باشد. به همین دلیل است که نگاه سیاسی در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق این‌گونه می‌شود که مثلاً در [آن] زمان، هیچ روزنامه‌های تعطیل نشده، که شده، هیچ مخالفی دستگیر نشده، که شده، احزاب تعطیل نشده، که شده؛ مملکت دچار مشکل بودجه نبوده، که بوده؛ بحران اقتصادی نبوده، که بوده؛ دیپلماسی ایران مشکل نداشته، که داشته؛ چون قرار است بت ساخته بشود. درحالی‌که برای دفاع از دولت دکتر مصدق نیازی به اغراق و افراط نیست. باید توجه داشت که از جهتی و گاهی، جریان دفاع از مرحوم دکتر مصدق، یک جنگ نیابتی با وضع موجود است که قبل از انقلاب با شاه و بعد از انقلاب با جمهوری اسلامی رخ داده و بنابراین قابل درک است که در این مسیر یک بت ساخته شود و قرار است که این بت، خدشه‌ناپذیر باشد و انتقاد از او خط‌قرمز باشد. لذا تاریخ‌نگاری [با] نگاه متوازن چالشگر و واقع‌بین در موردش دشوار می‌شود.

**بنابراین شما اعتقادی به اسطوره بودن مصدق ندارید. درست است؟**

من اعتقادی به اسطوره بودن هیچ سیاستمدار و هیچ غیرمعمومی ندارم. سیاست‌ورزان و کل افراد اعم از حاکم و غیرحاکم، به‌عبارتی جزایر لخطا و به‌عبارتی واجب‌الخطا هستند.